



اسطوره فرودستی زن

ایرما کورتز*

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چنین می‌نماید که زنان و گوییل‌ها دو گروهی هستند که برای دانشمندان و شبه دانشمندان علوم اجتماعی جهان غرب سرگرم‌کننده‌ترین موضوع مطالعه را فراهم آورده‌اند. می‌توان کلی مسلکان را از اینکه گمان می‌برند آدمی می‌تواند از راه فهم رفتار جانوران پست به فهم خویشتر واهی بیاید معذور داشت. گرچه بسیاری از پژوهندگان می‌کنند خود زن هستند، در عرصه‌ای کار می‌کنند که جنس مرد بیشک بر آن تسلط دارد و دستاوردهایش، حتی زمانی که با خونریزی و شرارت توأم باشد، تنها دستاوردهای محترم و واقعی است و تنها معیاری است که پیشرفت انسانی را می‌توان با آن اندازه گرفت.

خوانندگان متن‌های وزین درباره تاریخ انسانی، اندیشه انسانی و رنج انسانی، خوانندگان

بیشتر کتابهایی که درباره نوع بشر نوشته شده، می‌تواند اگر بخواهند به فهرست اعلام آن کتابها مراجعه کنند و زیر عنوان «زنان و . . . یا» زنان در . . . مطالبی را که می‌خواهند بیابند، زیرا اگر گوییل‌ها پسرعموهای نوع بشر هستند زنان نیز عضو وابسته به شمار می‌آیند. مردان یا زنان دانش‌آموخته‌ای که خواستار تأیید مردان هستند، همواره حائلی میان جنس زن و تعریفی که زن می‌خواهد از خود داشته باشد بدهاند. علاوه بر این از آنجا که مردان ادعا می‌کنند که از روی نمونه خداوند ساخته شده‌اند و زنان صرفاً از روی نمونه مردان به وجود آمده‌اند، پس مردان حائلی میان زن و خداوند نیز بدهاند - نه تنها به معنی نمادین که در جامعه مذهبی که نماینده‌اش بدهاند و در برابر محرایی که ستایش می‌کرده‌اند. موقعیت فرودست زنان بر روی زمین، که در اندیشه ما



می‌رود - همان چهره‌ای که بعضی از روانشناسان نظریه‌های مربوط به «زنانگی» تغییرناپذیر خود را بر روی آن آویخته‌اند و فروید آن را به اختگی جاودان محکوم کرده است - بسته به اراده اکثریت که در این مورد «مدا» نامیده می‌شود - تغییر می‌کند. این تصویرها در کشور هزاران صفحه رنگین‌نامه‌ها را می‌پوشاند. اما، گذشته از چند «صفحه مخصوص زنان» یا «ساعت مخصوص زنان» به‌طور ضمنی پذیرفته شده است که رسانه‌های همگانی و ادبیات مردپسند برای استفاده مردان است. مجله‌ها، روزنامه‌ها و فرستنده‌ها در ذهن مخاطبان خود تصویر نقش‌های گوناگونی را که مردان در زندگی بازی می‌کنند - ورزشکار، خوشگذران، اقتصاددان، پزشک و غیره - تقویت می‌کنند. هیچ مجله مردانه‌ای جز توصیه درباره فنون عمل جنسی چیزی از وظایف شوهر نمی‌گوید چه رسد به اینکه جرأت کند به آنها چیزی درباره محدود کردن شهوت خود بگوید (به زنان گفته می‌شود که شهوات درست برای زنان کارهای دستی است نه هنر و نیز عشق به خانه، فرزندان و مردان) یا ماجراهای غم‌انگیز مردانه را برشمارد (این غم‌ها برای زنان معمولاً زشتی چهره و اندام، نازائی و گریز شوهر است.) با اینهمه ادبیات زنان هوادار یک روان، نهاد، انگیزه جنسی، بدن و یک تصویر کامل اجتماعی زنانه است. از لحظه‌ای که دختر سر از تخم درآورده شیوه‌های پذیرفتن زیستن و دوام آوردن در جامعه زیر تسلط مردان به او آموخته می‌شود. هرزنی که بتواند

یک راه مستقل و غیر معمول برای زیستن بیابد، یعنی راهی که از آن خودش باشد، این کار را بدون تشویق دیگران انجام می‌دهد و بنابر تعریف یک آدم «عوضی» است.

در همه فرهنگ‌ها سرنوشت از پیش مقدر هر زنی مرد است. اگر این زن خوب باشد مرد سرنوشت او شوهر است، اگر زن بد باشد این مرد شوهر یک زن دیگر یا یک فاسق است، و اگر زن خیلی بد باشد سرنوشت او فاسق‌های زیادی هستند که در برابر خدمت او پول می‌پردازند (تنها در این سطح است که زن را آشکار موجودی خود فروش می‌خوانند و آشکارا خسوازش می‌دارند.) در فرهنگ‌هایی که برای حقوق و خواست‌های زن ارزشی قائل نبوده‌اند، ازدواج کاری است که دیگران ترتیبش را می‌دهند و زناشوئی در واقع اتحاد و خانواده است که به خاطر منافع مادی و ملموس و حفظ وضع موجود انجام می‌گیرد. با وصف این حتی در شرق نیز ازدواج مصلحتی و خانواده گسترده اینک در حال متلاشی شدن است: زبان، و حتی که مردان، خواستار زورورق عشق و اراده آزادی هستند که مدت‌های دراز ماهیت واقعی پیمانهای زناشوئی را در غرب از دیده می‌پوشاند - زیرا در آنجا نیز یک دختر زیبا به وسیله پدر و مادرش یا به انگیزه بلندپروازی خودش تشویق می‌شود که با مردی ازدواج کند که موقعیت اجتماعی او برابر با موقعیت پدر خودش باشد یا در آینده از او فراتر برود. موقعیت اجتماعی زن

در همه جای دنیا وابسته به موقعیت شوهرش است. دختر مرد ثروتمندی که با راننده‌اش فرار می‌کند. یک دختر طبقه متوسط که با راننده کامیون ازدواج می‌کند، زن سفیدپوستی که به همسری مرد سیاه‌پوستی درمی‌آید، حتی در جهان وطن‌ترین شهرهای غربی به آسانی پذیرش اجتماعی پیدا نمی‌کنند. پیمان زناشویی (خواه پدر و مادر ترتیبش را داده باشند، خواه عشق، خواه عصیان) بر این فرض قرار دارد که زن ملکی است که از مالکیت پدرش به مالکیت شوهرش درمی‌آید. شوهری که آن زن دوستش خواهد داشت، خانه‌اش را نگهداری خواهد کرد و فرزندان را خواهد زایید و بزرگ خواهد کرد. اندک زنان ممتازی که از الگو خارج شده‌اند، بسیاری از زنان کدبانوئی که واقعاً بدین الگو عشق می‌ورزند، و حتی بعضی از روانکاوانی که به دائمی کردن آن کمک می‌کنند، می‌گویند که زن با هوشی که از گنج لباس خود، از کارطاعت فریبش، از خانه‌اش، از علم و موقیعت‌های شوهرش و سرکردن مداوم با فرزندانش رضایت کامل حس نکند موجودی «غیرطبیعی» است که سخت‌نیاز به درمان دارد. به عبارات دیگر اگر زنی از نقش «جنسی» که بازی می‌کند ناراضی باشد این تقصیر اوست نه تقصیر نقش که برعهده‌اش نهاده‌اند.

بعضی از زنان، که به هیچ روی اکثریت ندارند، خشمگین‌اند. بعضی از زنان خشمگین، شاید اکثریتشان، از دست مردان به خشم آمده‌اند.

در آمریکا تندروترین هواداران رهایی زن بسا جنبش «قدرت سیاه» در یک صف قرار گرفته‌اند (و شاید متوجه نیستند که در آن جنبش نیز زنان آشکارا نقشی درجه دوم و حمایتگر دارند). آنها آن تفاوت‌های زیست‌شناختی را که با برادران خود دارند انکار می‌کنند، یا بدان لعنت می‌فرستند، و در واقع همین شدت خشم آنهاست که روانشناسان انتظارش را ندارند. یعنی از دختر بچه‌ای که رشد کرده و به صورت زنی درآمد که هورمون‌هایش به اندازه کافی است انتظار ندارند. آنها دست به دامن زنده‌ی شورش و «خارج از خط» تاریخ می‌شوند تا به کمک آنها هر کاری را که می‌خواهند انجام دهند و در مبارزه‌ای که آن را مبارزه مرگ و زندگی تازی می‌کنند به صورت قهرمان درآیند. رسانه‌های همگانی اینگونه زنان مردمست را هجو می‌کنند، دست می‌اندازند و آگاهانه به صورتی مسخ شده معرفی می‌کنند، و گرچه شماره‌شان اینگونه که مکتب روزنامه‌نگاری احساساتی وانمود می‌کند زیاد نیست، به هر صورت آندقدر هست که هزاره با تعداد روزافزون زنان «عادی» خانه‌داری که معتاد به فرس مسکن، الکل و قمار رقیق هستند، و همراه با زنان «خوشبختی» که از نظر جنسی ناکام مانده‌اند) نشان دهند که در عقیده اکثریت درباره رفتار «طبیعی» زنانه چیزی نادرست وجود دارد. و از آنجا که متواله زنان «طبیعی» مکمل مردان است به ناچار باید پذیرفت که در عقیده اکثریت درباره رفتار «طبیعی» مردانه چیزی نادرست وجود دارد. نه تنها از رختخواب تا

چاهك آشپزخانه بلکه از جابلتا تا جابلسا و از زمين تا ماه قلمرو مردان است . با اينهمه مردان نيز محدوديت‌هايی دارند ، زيرا جامعه‌ای که نیمی از افراد خود را به بندگی و حقارت محکوم کند نمی‌تواند آزاد باشد و بنا بر این به هيچ يك از اعضای خود نمی‌تواند آزادی ببخشد . ستمگر ، به ویژه اگر مجبور به بازی کردن اين نقش باشد و حتی وانمود نيز نکند که در اين کار از خود اختیاری دارد ، قربانی قربانیان خویش می‌شود . مردان با تحمیل نقش جنسی به زنان - با وجود آنکه بیشتر زنان مشتاقانه اين نقش را بازی می‌کنند - خود را نيز مجبور به بازی نشی می‌کنند که به هيچ روشی برای آن آمادگی ندارند و آن نقش محور قدرت ، روزی‌رسان ، جنگاور و برقرارکننده نظم است .

فعالیت شدید سیاسی زنان در سراسر جهان در کار آن است که قوانین و رسومی را که نسبت به جنس آنان ظالمانه بوده به تدریج عادلانه گرداند - عدالتی که قانون همواره آن را محکوم می‌کرده است . زناشویی غربی در زیر فشارهای اقتصادی دارد تغییر می‌کند : شماره بیشتری از زنان در خارج از خانه کار می‌کنند و شماره بیشتری از شوهران می‌پذیرند که هنگام به دنیا آمدن فرزندانشان در کنار بستر زن خود حضور داشته باشند و از آن پس در کار بزرگ کردن آنها نيز نقش فعالتری به عهده بگیرند . دست کم تا اندازه‌ای به علت اینکه جمعیت اضافی به مسأله‌ای دشوار تبدیل شده زنان به کار محدود کردن خانواده

خود پرداخته‌اند و حتی بعضی از آنها در خود جرأت پذیرش این حقیقت « غیرطبیعی » را یافته‌اند که چندان میلی به زاییدن فرزند ندارند و صرف‌داشتن دستگاه زایش کودک در آدمی احساسات مادرانه به وجود نمی‌آورد . بنا بر این به نظر می‌رسد که نیروهای سرسخت بیرونی روانشناسی « تغییر ناپذیر » زنانه را تغییر می‌دهند ، آموزش و پرورش هورمون‌ها را رقیق می‌کند ، وزنی که « طبیعتاً » محبوب بود از خود گستاخی روزافزونی نشان می‌دهد و اجبار نوع تازه‌ای از مادر می‌آفریند . با اينهمه در میان زنان ، و در وجود هر زن - چه هوادار جنبشی رهائی زن باشد چه کدبانوی خوشبخت ، قانونگذار ، انقلابی ، مدیر ، پیشخدمت رستوران ، راهبه یا روسپی - هنوز بقایای سرسخت این اعتقاد باقی است که زنان از مردان کم‌مایه‌ترند ، و در وجود هر مرد - خواه آزاده باشد خواه فرومایه - هنوز ندائی باستانی این عقیده را تأیید می‌کند . تا زمانی که آن اسطوره و این ندا هنوز زنده‌اند ، تا زمانی که از تفاوت‌های سطحی نگذشته‌ایم و به همسانی عمیق و واقعی خویش اعتقاد نیافته‌ایم ، و تا زمانی که زنان نيز از امتیاز مردانه رفاقت برخوردار نشده‌اند ، هرگز نخواهیم توانست جهانی داشته باشیم که در آن هر انسانی ، چه زن و چه مرد ، بتواند واقعاً خودش را بشناسد و خودش باشد .

ترجمه م . آدینه